



Transformation of Action in Fear and Trembling of GholamHossein Saedi Based on Pierre Bourdieu's Theory of Action

Shirzad Tayefi¹ | Mohammad SheikholEslami²

1. Corresponding author; Associate Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: taefi@atu.ac.ir
2. Ph.D. of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: m.sh0731@yahoo.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article (81-102)	One of the tools of a researcher in the field of literature is sociological critique, with which he can analyze the world of the text. In this study, we try to re-read the six stories of fear and trembling of Saedi through qualitative analysis and based on library studies and Pierre Bourdieu's theory of action. we tried to examine the habitus, capital and position of characters in the field and their relationships separately. The research achievements show: 1- Poverty and lack of cultural and economic capital are the most important factors to create and spread superstition, fear and especially its imposition as a habitus of the villagers. 2- poverty is the prominent habits of people in fear and passivity field, which they constantly reproduce it in different ways. 3- Despite the lack and poverty of capital, the residents try to maintain their position in the field and even try to improve it. Depending on their position on the field, the basis of their relationship changes and they even turn to conflict. 4- When the residents leave the village or a person or persons enter it, the residents feel danger; especially those who have economic capital are more afraid and shivering than others. 5- The solidarity of the inhabitants with the progression of the stories decreases gradually, and in the sixth chapter, the relations of the inhabitants are completely destroyed. 6- As the stories progress, the level of activism of the characters decreases and they move step by step towards reactivity.
Received: 2021-08-15	
In Revised Form: 2024-03-22	
Accepted: 2021-09-28	
Published online: 2024-06-20	
Keywords:	sociological criticism, Pierre Bourdieu, theory of action, GholamHossein Saedi, fear and trembling.
Cite this article:	Tayefi, Shirzad; SheikholEslami, Mohammad (2024). "Transformation of Action in Fear and Trembling of GholamHossein Saedi Based on Pierre Bourdieu's Theory of Action". <i>Journal of Literary Criticism and Rhetoric</i> , Vol: 13, Issue: 1, Ser. N. 33 (81-102).
DOI:	10.22059/JLCR.2021.328899.1728
Publisher:	The University of Tehran Press. © The Author(s)

دگردیسی کنش در ترس‌ولرز غلامحسین ساعدی

با تکیه بر نظریه عمل پیر بوردیو

شیرزاد طایفی^۱ | محمد شیخ‌الاسلامی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: taefi@atu.ac.ir

۲. دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: m.sh0731@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی (۸۱-۱۰۲)	از جمله ابزارهای پژوهشگر حوزه ادبی، نقد جامعه‌شناختی است که به کمک آن می‌تواند جهان متن را تحلیل کند و از رهگذار آن به انکشاف معنا دست یابد. در این پژوهش، بر آنیم به روش تحلیل کیفی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و بر مبنای نظریه عمل یا کنش پیر بوردیو قصه‌های شش‌گانه ترس‌ولرز غلامحسین ساعدی را بازخوانی کنیم. در هر قصه تلاش کردیم به صورت مجزاً عادت‌واره، سرمایه، موقعیت هر شخصیت در میدان موردنظر و روابط ایشان را بررسی کنیم. دستاوردهای پژوهش نشان می‌دهد: ۱. فقر و کمبود سرمایه فرهنگی و اقتصادی مهم‌ترین عامل برای ایجاد و گسترش خرافه، ترس و به‌ویژه تحمیل آن به‌عنوان عادت‌واره اهالی آبادی است. ۲. یکی از عادت‌واره‌های برجسته اهالی ترس و انفعال است که به طرق مختلف آن را دائماً بازتولید می‌کنند و به نسل بعدی انتقال می‌دهند. ۳. با وجود کمبود و فقر سرمایه، اهالی سعی می‌کنند موقعیت خود را در میدان حفظ و حتی برای ارتقای آن تلاش کنند. مبنای رابطه‌شان، بر اساس موقعیتشان در میدان تغییر می‌کند و حتی به نزاع روی می‌آورند. ۴. به هنگام خارج شدن اهالی از آبادی یا ورود شخص یا اشخاصی به آنجا، اهالی احساس خطر می‌کنند؛ به‌ویژه کسانی که از سرمایه اقتصادی برخوردارند بیش از دیگران دچار ترس‌ولرز می‌شوند. ۵. همبستگی اهالی با پیشروی قصه‌ها به‌تدریج کاهش می‌یابد و در قصه ششم به‌طور کامل فروپاشی روابط اهالی علنی می‌شود. ۶. با پیشروی قصه‌ها از میزان کنشگری شخصیت‌ها کم می‌شود و به سمت کنش‌پذیری پیش می‌روند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۰۳	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۳۱/۳۱	
کلیدواژه‌ها:	نقد جامعه‌شناسی، پیر بوردیو، نظریه کنش، غلامحسین ساعدی، ترس‌ولرز.

طایفی، شیرزاد؛ شیخ‌الاسلامی، محمد (۱۴۰۳). «دگردیسی کنش در ترس‌ولرز غلامحسین ساعدی

استناد با تکیه بر نظریه عمل پیر بوردیو». پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت، دوره ۱۳، ش ۱، بهار ۱۴۰۳، پیاپی ۳۳ (۸۱-۱۰۲).

[10.22059/JLCR.2021.328899.1728](https://doi.org/10.22059/JLCR.2021.328899.1728)



۱. مقدمه

توجه به ماهیت متفاوت ماده اولیه ادبیات در مقایسه با سایر هنرها، نشان از سازوکار متمایز آن در جوامع بشری دارد. برای مثال «رنگ ماده اولیه نقاشی، صوت ماده اولیه موسیقی، سنگ ماده اولیه مجسمه‌سازی و زبان ماده اولیه ادبیات است؛ اما زبان مثل سنگ ماده‌ای خنثی نیست، بلکه آفریده بشر است» (ولک و وارن، ۱۳۹۰: ۱۲) و در ارتباط انسان‌ها با هم ساخته می‌شود؛ بنابراین، ادبیات - به اعتبار ماده اولیه‌اش - پدیده‌ای اجتماعی است و می‌توان بازتاب تصاویر جامعه را یکی از کارکردهای آن دانست؛ کارکردی که رهنمون ما به سوی رویکرد جامعه‌شناسی ادبیات است. به طریق اولی، در این رویکرد، دو گرایش عمده را می‌توان دنبال کرد؛ نخست اینکه «ادبیات سند اجتماعی یا آینه جامعه است و با بررسی آن می‌توان شناختی دقیق و عینی از مناسبات اجتماعی به دست آورد... [و گرایش دیگر اینکه] پرداختن به جهان‌بینی شخص نویسنده اهمیت بسزایی دارد» (پاینده، ۱۳۹۵: وبگاه). اینجاست که می‌توان یکی از دست‌افزارهای پژوهشگر حوزه ادبیات را نقد جامعه‌شناسی دانست که این امکان را برای او فراهم می‌سازد تا با تبیین دقیق الگویی چارچوب‌مند از یک نظریه، به کشف معنا یا معنای پنهان در جهان متن ادبی پردازد؛ از این رو، توجه به رویکردهای متفاوت جامعه‌شناسی ادبیات و نقد جامعه‌شناسی، ما را به سمت این نکته سوق می‌دهد که بگوییم ادبیات، صرفاً آینه تمام‌نمای حیات اجتماعی یک جامعه نیست که تنها به دریافت درون‌مایه اجتماعی اثر یا جهان‌بینی نویسنده یا شاعر خلاصه شود؛ بلکه دارای معنای پنهان و نیمه‌پنهانی است که در لایه‌های زیرین مخفی است و پژوهشگر این حوزه با مطالعه و مذاقه در متن موردنظر و کمک گرفتن از نقد جامعه‌شناسی، می‌تواند قرائت جدیدی از متن ارائه دهد و درواقع «همان‌طور که هایدگر می‌توانست بگوید، نوعی انکشاف مستور است» (بورديو، ۱۳۹۳: ۷۷).

در پژوهش پیش‌رو، بر آنیم با بهره‌مندی از نقد جامعه‌شناسی به واکاوی یکی از متون داستانی ادبیات معاصر ایران - به روش تلفیقی (بنیادی و کاربردی با محوریت کیفی و کمی) - پردازیم و از رهگذار آن، سازوکار و معانی پنهان متن را عیان سازیم؛ از این رو، برای پیشبرد بخش نظری مقاله، از نظریه عمل یا کنش جامعه‌شناس فرانسوی، پیر بورديو، وام گرفته‌ایم و از دیگر سو، متن مورد تحلیل ما، مجموعه داستان ترس‌ولرز غلامحسین ساعدی است. حال می‌توان پرسش بنیادین پژوهش را چنین طرح کرد که چگونه می‌توان به کمک نظریه عمل یا کنش بورديو و تبلور مؤلفه‌های آن (مانند عادت‌واره، سرمایه و میدان) به روابط و معنای پنهان در متن پی برد؟ به نظر می‌رسد همان‌گونه که بورديو را جامعه‌شناس افشاگر نامیده‌اند، می‌توان با کمک نگاه او، پرتوی جدید بر متن مورد نظر افکند و از لایه‌های پنهان آن پرده برداشت؛ متنی که در آن عادت‌واره هر یک از شخصیت‌ها و سرمایه هر میدان نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کنند و این قابلیت را دارند که از این منظر مورد واکاوی قرار گیرند.

۱.۱. پیشینه پژوهش

در زمینه پژوهش حاضر به چند مورد اشاره می‌گردد: نخست در بخش کتاب‌ها، یک اثر از شهرت و اهمیت بالایی برخوردار است؛ کتاب *روایت نابودی ناب؛ تحلیل بوردیوی بوف کور در میدان ادبی ایران* (۱۳۹۳) به قلم شهرام پرستش که پس از تبیین مفصل کلیدواژه‌هایی همچون میدان، عادت‌واره، سرمایه و نظریه عمل، بوف کور هدایت را در میدان ادبی ایران (از عصر مشروطه تا زمان انتشار بوف کور) بررسی کرده است. از مجموع جست‌وجوهای انجام شده در قالب کتاب، جز اثر فوق به کتابی برنخورده که یک یا چند اثر ادبیات فارسی را با رویکرد بوردیوی مورد تحلیل و نقد قرار داده باشد. پیشینه کتاب‌ها در جهت تشریح و تبیین مبانی نظری پیر بوردیو نوشته شده که از آن جمله می‌توان به چند مورد اشاره کرد: بوردیو و میدان دانشگاهی نوشته ناصر فکوهی (۱۳۹۶)، مفاهیم کلیدی پیر بوردیو (۱۳۹۳) به تألیف گرنفل، الگوی ارتقای سرمایه فرهنگی در ایران (۱۳۹۴) نوشته سیدرضا صالحی امیری و رزیتا سپهری و چند اثر دیگر که مکمل بخش نظری پژوهش است. در بخش مقالات نیز پژوهش‌هایی صورت گرفته که به کمک یک یا چند مؤلفه نظریه بوردیو، اثری را تحلیل کرده‌اند. درباره داستان ترس‌ولرز ساعدی نیز مقالاتی نوشته شده که در آن به ساختار، عناصر داستانی، ژانر و مانند آن اشاره شده است. می‌توان نوشته پیش رو را نخستین اثر در زمینه بررسی داستان ترس‌ولرز ساعدی با تکیه بر نظریه عمل یا کنش بوردیو دانست.

۲. مبانی نظری

۲.۱. پیر بوردیو و نظریه کنش (theory of action)

از دیدگاه پیر بوردیو^۱ برای تبیین یک عمل یا کنش، نمی‌توان تنها آزادی عمل و اراده فرد، عمل‌کننده یا کنشگر را یگانه سبب آن رفتار در نظر گرفت. نیز نمی‌توان عمل مورد نظر را صرفاً حاصل موقعیت محیط فرد دانست؛ بلکه باید هم به آزادی عمل و هم به شرایط محیطی - توأمان - توجه کرد. به بیانی دقیق‌تر، از دید او، کنش هر فرد حاصل سه کلیدواژه عادت‌واره (habitus)، سرمایه (capital) و میدان (field) است:

(عادت‌واره + سرمایه) + میدان = کنش

حال، برای فهم دقیق‌تر نظریه کنش، به تعریف و تشریح هر یک از کلیدواژه‌های این نظریه می‌پردازیم:

۲.۱.۱. عادت‌واره

در حوزه جامعه‌شناسی، پیر بوردیو اصطلاح عادت‌واره را برای ساختارهایی که ملکه ذهن افراد شده است، برمی‌گزیند که از یک سو «به خصلت‌ها (یا آنچه افراد هستند) ساختار می‌دهد» (بون ویتز، ۱۳۹۶: ۹) و از سوی دیگر، مردم به‌واسطه عادت‌واره‌ها «با دنیای اجتماعی برخورد می‌کنند» (ریتزر، ۱۳۹۵: ۷۰۳)؛ پس خاستگاه عادت‌واره را می‌توان خانواده یا تجربیات گذشته و حتی حال فرد (مثل محیط تحصیل) دانست که در آن ساختارهای متعددی وجود دارد که بر ذهن فرد تحمیل و در ادامه، آن ساختارهای بیرونی

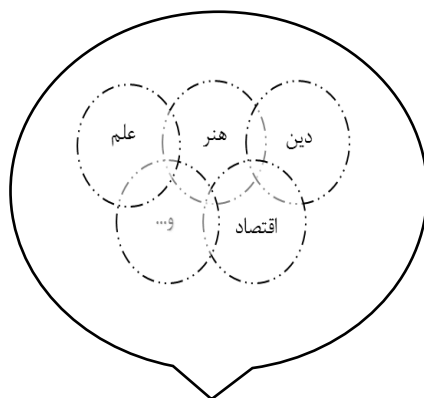
1. Pierre Bourdieu

در قالب ساختارهای درونی، در ذهن او ایجاد می‌شود و خصلت‌های وجودی او را (در جهت همان چارچوب‌ها) ساختارمند می‌کند. به طریق اولی، زمانی که فرد در برخورد با محیط جدید قرار می‌گیرد، رفتار خود را به واسطه همان عادت‌واره‌ها (یا ساختمان ذهنی‌اش) تنظیم می‌کند؛ از این‌رو، عادت‌واره هم ساختارمند است و هم سازنده و در مجموع «محصول کردارهای معنادار گذشته و مولد کردارهای [حال] و آینده است؛ یعنی با ایجاد مخزنی از تجربیات گذشته [و حال]، کردارهای معنادار [حال] و آینده را تولید می‌کند. پس عادت‌واره محصولی تاریخی است که خود با ایجاد کردارهای تاریخی فردی و جمعی تاریخ‌ساز است» (بون ویتز، ۱۳۹۶: ۸-۹). در تعریفی کوتاه، اما کلیدی می‌توان گفت که عادت‌واره «دبالکتیک درونی شدن بیرونیت و بیرونیت شدن درونیت است» (ریترز، ۱۳۹۵: ۷۰۶). یادآوری چند نکته در جهت فهم دقیق‌تر عادت‌واره اهمیت زیادی دارد: نخست اینکه عادت‌واره‌ها دو ویژگی مهم دارند: پایداری و قابلیت انتقال. دومین نکته اینکه همه عادت‌واره‌ها جنبه مثبت و مناسب ندارند و ما با عادت‌واره‌های منفی و نامناسب هم مواجهیم و نکته پایانی این است که «همه مردم [عادت‌واره‌های] یکسانی ندارند؛ با وجود این، آن‌هایی که جایگاه یکسانی در دنیای اجتماعی دارند، غالباً عادت‌واره‌های یکسانی هم دارند» (همان: ۷۰۵) و «در پی تصدی بلنمدت یک جایگاه در دنیای اجتماعی کسب می‌شوند» (همان).

۲.۱.۲. میدان

میدان، مکمل مفهوم عادت‌واره است. اگر از دورین پیر بردیو به جامعه نگاه کنیم، چند نکته مهم نظر ما را بر خواهد انگیخت. نخست اینکه:

«افراد در جوامع پیشرفته، نه تنها با فضای اجتماعی یکپارچه مواجه نیستند، که در حوزه‌های چندگانه (که همگی تحت سیطره عرصه قدرت هستند) نیز زیست می‌کنند؛ حوزه‌های گوناگونی مثل اقتصاد، دین، علم، فرهنگ و... که بردیو لفظ میدان را برای هر یک از آن‌ها برمی‌گزیند؛ مانند میدان اقتصاد، میدان دین، میدان علم و نظیر آن» (استونز، ۱۳۷۹: ۳۳۶).



فرامیدان قدرت

شکل ۱. فضای اجتماعی

دومین نکته‌ای که مطمح نظر قرار می‌گیرد (و در شکل ۱ نیز قابل رؤیت است)، میزان استقلال هر میدان است. از دید بوردیو در فضای اجتماعی، هر میدان به‌رغم داشتن قواعد و منطق خاص خود، دارای استقلال صددرصدی و مرزبندی مشخص نیست (بون ویتز، ۱۳۹۶: ۷۶) و کشف رابطه هر میدان با میدان قدرت، یکی از عواملی است که میزان مرزبندی و استقلال هر میدان را برای ما روشن‌تر می‌سازد. سومین نکته این است که در هر میدان، جایگاه‌ها یا موقعیت‌های واقعی و عینی متفاوتی وجود دارد که به‌وسیله افراد یا نهادها اشغال می‌شوند (گرنفل، ۱۳۹۳: ۱۲۸)؛ نیز در هر میدان، قوانینی حاکم است و افراد یا نهادها، ملزم به رعایت آن قوانین هستند. از دید بوردیو، در یک حوزه، «مجموعه‌ای از روابط [جدا از آگاهی و اراده فرد] بین موقعیت‌های واقعی وجود دارد» (همان: ۳۴۳) که کشف همین روابط میان موقعیت‌ها مساوی است با میدان مورد نظر بوردیو. در این نظریه، آنچه زیر ذره‌بین قرار می‌گیرد، نه افراد و گروه‌ها و نه حتی تعامل بین آنهاست؛ بلکه کشف رابطه میان موقعیت‌هاست.

۲.۱.۳. سرمایه

میدان از دید بوردیو مشابه عرصه جنگ است و افراد و نهادها برای حفظ موقعیت خود و بهتر کردن آن، وارد نوعی کارزار با هم می‌شوند. در این جنگ، کسی پیروز میدان خواهد شد که دارای سرمایه باشد. از این رو، افراد یا نهادها در صورت کسب آن سرمایه، می‌توانند آن جایگاه را اشغال کنند. از این رهگذار، «ماهیت و تعریف عینی از یک موقعیت یا جایگاه را باید در رابطه آن جایگاه با شکل مناسب و درخور سرمایه جست‌وجو کرد» (صالحی امیری و سپهرنیا، ۱۳۹۴: ۱۹). اصطلاح سرمایه معمولاً به فضای اقتصادی و مبادله مالی مربوط می‌شود؛ اما استفاده بوردیو از این اصطلاح گسترده‌تر است. او از چهار نوع سرمایه بحث می‌کند: سرمایه اقتصادی (economic capital)، سرمایه فرهنگی (cultural capital)، سرمایه اجتماعی (social capital) و سرمایه نمادین (symbolic capital) (ریتز، ۱۳۹۵: ۷۰۸). نخست سرمایه اقتصادی است که تشابه فراوانی با مفهوم مارکسی کلمه سرمایه دارد و شامل عوامل گوناگون تولید (املاک، کارخانه و...)، اموال و دارایی‌ها یا میراث منقول و غیر منقول می‌شود که در نهایت قابلیت تبدیل شدن به پول را دارند (ممتاز، ۱۳۸۳: ۱۵۰). دوم سرمایه فرهنگی است که شامل کالاهای و مهارت‌های خاص فرهنگی و هنری، مدارک تحصیلی و شیوه‌هایی می‌گردد که فرد از طریق آن خود را از دیگران متمایز می‌سازد و به باور بوردیو شاخص‌های این سرمایه به سه حالت ممکن است وجود داشته باشند: ۱. سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته که به صورت اشیای مادی و در قالب آثار هنری، نمایشگاه، ابزار علمی، کتاب و انواع گوناگون عرضه می‌شود. ۲. سرمایه فرهنگی تجسیدیافته یا تنیده شده یا ذهنی یا درونی شده که به‌واسطه تلاش، تجربه و استعداد فرد حاصل می‌شود و با مرگ او از بین می‌رود و نمی‌توان آن را مانند پول یا دارایی به دیگران انتقال داد. (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۷) ۳. سرمایه فرهنگی نهادی شده یا ضابطه‌ای که «از طریق مدارک دانشگاهی و تحصیلی که خارج از دارایی‌های مادی و عینی فرهنگی، سرمایه تجسیدیافته و بیولوژیکی واقعیت پیدا می‌کند. این کار از طریق کسب عناوین تحصیلی صورت می‌گیرد که به صورت قانونی و نهادی تأیید شده است» (صالحی امیری و سپهرنیا، ۱۳۹۴: ۶۲). سومین نوع سرمایه،

سرمایه اجتماعی است و شامل مجموعه‌ای از روابط اجتماعی می‌شود که فرد یا گروه در اختیار دارد؛ مانند دعوت‌های متقابل و گذراندن اوقات فراغت با دیگران. (بون ویتز، ۱۳۹۶: ۶۸) درنهایت سرمایه نمادین که چیزی جز مشروعیت سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیست؛ بدین معنا که هرگاه سرمایه اقتصادی یا فرهنگی یا اجتماعی از سوی جامعه، به رسمیت شناخته شود و مشروعیت یابد، دستاوردش نوعی پرستیژ، حیثیت، احترام، آوازه و چنین ویژگی‌های کارزماتیک برای صاحب سرمایه است که از آن تحت عنوان سرمایه نمادین یاد می‌شود. (فکوهی، ۱۳۸۱: ۳۰۰) بورديو از اصطلاحی به نام خشونت نمادین (symbolic violence) نیز در جامعه‌شناسی خود استفاده می‌کند:

«خشونت نمادین خشونتی است که بالقوه وجود دارد؛ اما به فعلیت نمی‌رسد و همین امکان‌پذیر بودنش باعث می‌شود که به وسیله خود فرد اعمال و درونی شود، نه به وسیله عنصری بیرونی... وقتی شما از این بترسید که بر زبان آوردن سخنی در مکان خاصی موجب می‌شود که موقعیت شما ارتقا پیدا نکند، خشونت بیرونی به خشونت درونی تبدیل می‌شود که خودتان نیز مسئول اجرای آن می‌شوید» (فکوهی، ۱۳۹۶: ۷۲).

آنچه از دید بورديو در بحث انواع سرمایه اهمیت دارد، دو نکته اساسی است: ارتباط و قابلیت تبدیل شدن انواع سرمایه و عوامل تأثیرگذار بر سرمایه‌ها. مثلاً «سرمایه اجتماعی می‌تواند فرد را وارد روابطی سازد که حاصل آن کسب میزانی از سود به شکل پول یا انواع مالکیت باشد. به همان ترتیب، تحصیلات به سرمایه اقتصادی قابل تبدیل است و گاه ممکن است به سرمایه اجتماعی نیز تبدیل گردد» (ممتاز، ۱۳۸۳: ۱۵۱) که همان قابلیت تبدیل شدن سرمایه‌هاست. همچنین بورديو از سه اصطلاح مهم به‌عنوان عوامل تأثیرگذار بر سرمایه‌ها نام می‌برد: حجم (volume)، ترکیب (composition) و مسیر (trajectory) نام می‌برد. (گرنفل، ۱۳۹۳: ۱۵۵) از دید پیر بورديو، حجم و ترکیب انواع سرمایه (به‌ویژه سرمایه فرهنگی و اقتصادی)، عامل تعیین جایگاه فرد در میدان است که درنهایت سبب به وجود آمدن طبقات مختلف در نظام اجتماعی می‌شود. مثلاً «طبقه بالا بیشترین میزان سرمایه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین را دارد؛ طبقه متوسط مقدار کمتری از این انواع را در اختیار دارد و طبقه پایین کمترین مقدار این ترکیب از منابع را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد» (ممتاز به نقل از ترنر، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

۳. ترس‌ولرز ساعدی و نظریه کنش پیر بوردیو

۳.۱. عادت‌واره شخصیت‌های شش قصه

جدول ۱. عادت‌واره شخصیت‌های قصه اول

نام شخصیت	عادت‌واره و نمونه‌ای از متن
سالم احمد	<p>- مرتب و دقیق انجام دادن کارها: «لنگوته‌اش را از کنار دیوار برداشت و دور سر پیچید... بعد سطل‌ها را زمین گذاشت و دوچرخه‌اش را که به درخت کنار تکیه داده بود، آورد توی سایه. طناب پشت بند دوچرخه را باز کرد و سطل‌ها را به ترک دوچرخه بست و کفش‌های چوبی‌اش را پوشید» (ساعدی، ۱۳۹۶: ۱۰).</p> <p>- تسلط بر خود: «سالم احمد عقب رفت و به خودش مسلط شد و به طرف بیرون راه افتاد» (همان).</p> <p>- محتاط بودن: «سال‌ها بود که کسی وارد مضاف نشده بود. آهسته روی انگستان پا نزدیک شد» (همان).</p> <p>- توجه به اطراف: «سالم احمد دوچرخه‌اش را به سکوی خانه بغلی تکیه داد و با وحشت دور و برش را نگاه کرد. در و پنجره‌های مضاف باز بود. سالم مطمئن شد که حتماً یکی وارد مضاف شده است» (همان).</p> <p>- ترسو بودن: «سالم عقب رفت و بی‌آنکه به فکر دوچرخه باشد، باعجله دوید طرف خانه‌های آن ور میدان» (همان: ۱۱).</p>
صالح کمزاری	<p>- بی‌خیالی: «صالح لنگوته‌اش را از روی صورتش کنار زد و همان‌طور که کف تن‌شوری دراز کشیده بود، چشم‌هایش را باز کرد» (همان).</p> <p>- شوخ‌طبعی: «لابد سر چاه گرفتارش شدی؟» (همان: ۱۲).</p> <p>- ترسو بودن: «خدا خودش رحم بکنه» (همان).</p> <p>- ارائه راهکارهای سطحی: «قلیون می‌کشی برات بیارم؟» (همان).</p> <p>- وابستگی: «هیچ صلاح نیس بری خونه، سالم احمد، بهتره بریم جماعتو خبر کنیم» (همان: ۱۳).</p>
کدخدا	<p>- وابستگی و انفعال: «این کار، کار هیش کدوم از ماها نیست، باید بفرستیم سراغ زاهد» (همان: ۱۴).</p>
محمدحاجی مصطفی	<p>- خوش‌بین نبودن: «خیال نمی‌کنم این موقع روز زاهد تو کپرش باشه» (همان: ۱۴).</p> <p>- اظهار نظر صریح: «کجایی جنگلی؟ همه اینجا زیر آفتاب ایستاده‌ان و تو زورت میاد یه دقه بیای بیرون؟» (همان: ۱۶).</p> <p>- وابستگی: «دیگه هیش کارش نمی‌تونن بکنی زاهد؟» (همان: ۲۸).</p>
محمد احمد علی	<p>- ترسو: «محمد احمد علی با صدای لرزان گفت: من می‌ترسم، من می‌ترسم» (همان: ۱۸).</p>
زکریا	<p>- لحن آمرانه: «هیچ معلوم نیست که نباشه، حالا یه نفر بره و خبرش بکنه» (همان: ۱۴).</p> <p>- منفعل بودن: «حالا اختیار دست زاهده، هر چی اون گفت باید قبول کنیم» (همان: ۱۷).</p>
عبدالجواد	<p>- لحن آمرانه: «محمد احمد علی بره، خبرش بکنه» (همان: ۱۴).</p> <p>- میل فداکاری و ایثار: «خیله خب، منم باهات میام، این همه ناله نکن» (همان: ۲۰).</p> <p>- لحن اعتراضی: «هی زاهد، اگه بخوای بلایی سر این بدبخت بیاری که من از</p>

نام شخصیت	عادت‌واره و نمونه‌ای از متن
	همین حالا بگم که نیستم» (همان: ۲۸).
زاهد	- آرامش: «زاهد بی‌آن که سرش را بلند کند گفت: علیکم‌السلام محمد احمد علی، بفرما» (همان: ۱۵). - صبور بودن: «عجله خوب نیست. باید منتظر بشیم و ببینیم که چی می‌شه؟» (همان: ۱۷). - ترس پنهان: «زاهد که عقب‌عقب می‌رفت گفت: نمی‌شه فهمید، معلوم نیست چه کار می‌خواد بکنه، مواظب باشین، داره نقشه می‌چینه» (همان: ۲۴).
گدا (غریبه)	- خونسرد: «سیاه لاغر و قدبلندی کنار اجاق نشسته بود که کله بسیار کوچکی داشت و دشداشه بلندی تنش بود. پاهایش را که یکی چوبی بود، دراز کرده بود جلو اجاق و پای دیگرش را زیر تنه خود جمع کرده بود... قهوه جوش مضاف را روی آتش گرفته بود» (همان: ۱۱).

جدول ۲. عادت‌واره شخصیت‌های قصه دوم

زکریا	- عدم اعتماد به نفس: «کارت نباشه، نگاشون نکن، هر کی می‌خوان باشن» (همان: ۳۱). - ارائه راهکار فرار: «بازم که از همه چی می‌ترسی، اگه خیلی هول ورت داشته، بزن به دریا و در رو» (همان: ۳۲). - نترس بودن: «چرا نرم؟ مگه من مثل تو هستم که از همه چی بترسم؟... من از غریبه‌هام نمی‌ترسم» (همان). - لحن آمرانه: «زود باش راه بیفت بریم آبادی، مهمون اومده» (همان: ۳۳). - تابع و منفعل: «اگه توی کتاب نوشته باشن که حتماً لازم و واجبه» (همان: ۴۸).
محمد احمد علی	- ترسو: «یا ارحم الراحمین، اینا دیگه کی‌ان؟» (همان: ۳۱). - پرسشگر: «مال این طرفا نیستن، یه جور غریبن، واسه چی اومده‌ان این طرفا؟» (همان). - ارائه راهکار فرار: «من یکی نمی‌خوام، اگه بخواد به زور برای من سجل بنویسه، فرار می‌کنم» (همان: ۳۵). - منفعل: «لا بد کدخدا هم بد نمی‌گه. شریعت رسول (علیه‌السلام) همینه و کارشم نمی‌شه کرد» (همان: ۴۷). تابع زاهد: «عین این که مردم میارن، بی‌حال و حوصله، چرا این جوریه زاهد؟» (همان: ۵۷).
مرد کاسکت به سر (ملا)	- استفاده از زبان بدن: «کله‌اش را از چادر عقب ماشین بیرون آورده بود و با حرکت دست آن‌ها را صدا می‌زد» (همان: ۳۲). - لحن آمرانه: «حالا دیر وقته، دیگه وقت گپ زدن گذشته» (همان: ۳۸). - طمع‌کار: «هر آبادی که زن خوب، خرمای خوب و آب خوب نداشته باشه باید ولش بکنی و بری... من از کنار برکه می‌اومدم یه زن همچی چاق و چله داشت آب می‌آورد» (همان: ۴۳). - زیرک و باهوش: «فهمیدم که شوهر نداره، از راه رفتنش معلوم بود، می‌بینی کدخدا، چه جای خوبی اومدم» (همان). - نپذیرفتن نگاه دیگری: «نه، کتاب لازمه. بدون کتاب هیچ چیز فایده نداره» (همان: ۴۹).

	<p>– حالا بالانشینی: «ملا کیفش را در آورد و رفت بالاتر از همه روی حصیر نشست» (همان: ۳۶).</p>
محمد حاجی مصطفی	<p>– حالت ایستایی: «محمد حاجی مصطفی وضو گرفته، با آستین‌های بالازده نشسته بود روی تابوت تا موقع اذان برسد» (همان: ۳۵).</p> <p>– ذهن مقایسه‌گر: «نه بیچاره زاهد این جور نیست، اون خیلی فقیره، توی کپر پشت برکه ایوب زندگی می‌کنه» (همان: ۳۶).</p> <p>– حالت انفعال: «البته برای تو آوردیم و انشاءالله که تو خوشت بیاد و همه رو بخری» (همان: ۵۴).</p>
کدخدا	<p>– سطحی‌نگر: «بد حرفی نمی‌زنه زکریا. یه نون خور از سرت باز می‌شه» (همان: ۴۷).</p> <p>– منفعل و تابع «اینارو نمی‌دونستم ملا، لابد این جوریه که تو فرمایش می‌کنی» (همان: ۴۲).</p>
پسر کدخدا	<p>– رگه‌های عصیان: «هیچ‌جا نمیره، دلواپس نباش. اثاث و خورجینش همین جاس... اگه اونم نخوره، خودمون که می‌خوریم» (همان: ۳۹).</p>
زاهد	<p>– مقاومت در برابر حضور دیگری: «این غریبه کیه که اینارو می‌خواد؟» (همان: ۵۱).</p> <p>– نوعی زهدپیشگی: «همه عروسیا که نباید خوب بشه. بعضی‌هاشم این جوریه دیگه» (همان: ۵۷).</p>
خواهر زکریا	<p>– منزوی: «خواهر زکریا رو به دیوار نشسته بود و هیچ‌جا را نگاه نمی‌کرد» (همان: ۴۸).</p>
صالح کمزاری	<p>– مقاومت در برابر حضور دیگری: «همه چی رو که نمی‌شه فروخت کدخدا، خودمون چه کار کنیم؟» (همان: ۵۱).</p> <p>– باهوش: «آخه خوبشو خودمون می‌خوایم» (همان: ۵۵).</p> <p>– مردد: «یعنی خوبا و سالماشو بفروشیم به تو؟» (همان).</p>

جدول ۳. عادت‌واره شخصیت‌های قصه سوم

کدخدا	<p>– عقاید خاص: «عبدالجواد بی‌خود عیالشو می‌بره پیش اسحاق. بالاخره اسحاق جهوده و نفس پاک نداره» (همان: ۷۶).</p> <p>– حواس جمع: «های عبدالجواد! های زکریا! این اسحاق، انصاف نداره، اگه یه وقت دیدی برای دار و ندارت کیسه دوخته، مبادا مبادا خر بشی‌ها» (همان).</p>
زکریا	<p>– راحت حرف خود را می‌زند: «به زاهد بگین بیاد اینارو ببینه و یاد بگیره که چه جوری می‌کوبن» (همان: ۶۹).</p> <p>– بی‌تفاوت: «من چه می‌دونم، اگه م یه وقت طوریش بشه، شده دیگه» (همان: ۷۱).</p> <p>– شوخ‌طبع: «اگه خاکو دوست نداری برو تو آب زندگی کن» (همان).</p> <p>– قاطع: «چرا نشه؟ حتماً می‌شه» (همان: ۷۴).</p> <p>– ترس: «باشه، [من حرف] می‌زنم» (همان: ۸۱).</p>
محمد حاجی مصطفی	<p>– تحمل نکردن دیگری: «از اینا گذشته، زاهد دیگه پیر و گداس. ازش گذشته، اگه یه وقتی م چیزی بلد بود، حالا دیگه نیست. یادت باشه» (همان: ۶۹).</p> <p>– نگاه منطقی: «این جوری نیست عبدالجواد. خدا درد داده و درمون هم داده، خدا ارحم الراحمین» (همان: ۷۳).</p>
پسر کدخدا	<p>– بی‌تفاوت: «اگه طوری شد خبرمان بکنین» (همان: ۷۱).</p>
محمد احمد	<p>– وحشت‌زده: «محمد احمد علی ایستاد و نفس تازه کرد و گفت: ها زکریا، عیال</p>

<p>عبدالجواد هوایی شده» (همان: ۷۰). - ترسو: «می ترسم» (همان: ۸۴). - بدبین: «ها کدخدا! ها حاجی مصطفی! چه جوری می برنش توی عامله؟ عینهو می خوان بذارنش توی تابوت» (همان: ۷۶). - محتاط: «محمد احمد علی [آب را] نخورد» (همان: ۷۷). - پرسشگر: «الآن چه کارش می خواد بکنه؟... این توس؟... چه جوریه؟ چرا درش قفله؟» (همان: ۷۹).</p>	<p>علی</p>
<p>- منفعل و دارای عقیده خاص: «نمی دونم. می گن، بچه آورده و بعدش خرما خورده باد افتاده به کله اش» (همان: ۷۲). - ایستادگی در برابر نگاه و رفتاری دیگری: «این درست. اما شعر که وسیله نیس حاجی، اگه حکیم و دوا تو کار باشه، من حرفی ندارم. تازه اگه زاهد براش بکوبه، من حتم دارم حالش بدتر می شه» (همان: ۷۳). - ترسو: «ها زکریا، اگه چیزی پرسید عوض من تو حرف بزن، می زنی؟» (همان: ۸۱).</p>	<p>عبدالجواد</p>
<p>- لحن آمرانه و کم حرف: «یک کپر بزرگ بهشون بده» (همان: ۸۳).</p>	<p>اسحاق</p>

جدول ۴. عادت‌واره شخصیت‌های قصه چهارم

<p>- شوخ طبع: «داشت رو آب راه می رفت که گرفتمش» (همان: ۹۸).</p>	<p>صالح</p>
<p>- پرهیز از پرسش‌گری: «حالا چه کار داری به این کارا؟ فعلاً تا می تونی هیزم جمع کن، زیادم تو نخ این حرفا نرو» (همان: ۹۴).</p>	<p>پسر کدخدا</p>
<p>- زودباور: «دروغ می گه، صالح کمزاری دروغ می گه» (همان: ۹۸). - کم هوش: «یه نفر که بچه نداره و اجاقش کوره» (همان: ۱۰۰).</p>	<p>زکریا</p>
<p>- ترسو: «هی صالح زکریا دروغ می گه، اون نمی خواد راستشو بگه، من هول تو دلم افتاده. راستی این بچه رو از کجا گیر آوردین؟» (همان: ۱۰۰).</p>	<p>محمد احمد علی</p>
<p>- ارائه راهکار سطحی: «یه نفر باید نگرش داره» (همان).</p>	<p>کدخدا</p>
<p>- کنجکاو: «در حالی که بالا و پایین می پرید و ذوق می کرد گفت بچه رو، بچه رو» (همان: ۹۸). - چاره‌اندیش: «چاره‌اش اینه که ورش داریم و ببریم تو بیابون و ره‌اش بکنیم» (همان: ۱۱۶).</p>	<p>عبدالجواد</p>
<p>- منطقی و هوشمند: «ولی این لباس تنشه؟ مال دریا نمی تونه باشه» (همان: ۹۸).</p>	<p>محمد حاجی مصطفی</p>
<p>- پرسشگر: «تو هم مثل منی. راستی تو دیگه واسه چی اومدی دنیا؟ ها؟ اومدی گشنگی بخوری؟ تو کپرا بخوابی؟ با بادها حشر و نشر بکنی؟ واسه هوایی‌ها و دیوونه‌ها دمام بکوبی؟» (همان: ۱۱۰-۱۱۱). - اهل تهدید: «اون وقت من دست و پاتو می بندم و می ذارمت توی دمام بزرگ و از جای تاریکی آویزونت می کنم» (همان: ۱۱۲).</p>	<p>زاهد</p>

جدول ۵. عادت‌واره شخصیت‌های قصه پنجم

<p>محمد حاجی مصطفی</p>	<p>- آرامش: «محمد حاجی مصطفی کنار اجاق نشسته بود و قلبان می‌کشید، گفت: چه خب شده؟» (همان: ۱۱۹). - امیدوار و اهل سفر: «آره، خیلی خوبه، تو بند معلم هر کی لنج بخره این کارو می‌کنه، من دیده‌ام» (همان: ۱۲۲). - منفعل: «همه دنیا که دست ما نیس، باید دید مطاف چی می‌خواد. آدم می‌خواد، لنج می‌خواد، یا اموال مردم می‌خواد» (همان: ۱۳۰). - پول‌دوست: «همه‌مون خاک بر سر شدیم، بیچاره شدیم، دار و ندارمون رفت، مفلس شدیم» (همان: ۱۴۶).</p>
<p>زکریا</p>	<p>- اعتماد به نفس بالا: «زکریا که پشت سکان نشسته بود و چشم به دریا داشت گفت: چیزی زد و تموم شد» (همان: ۱۱۹). - فداکار: «کدخدا گفت: خدا پشت و پناحت باشه، همیشه خدا زکریا بلاکش ماها بوده» (همان: ۱۲۱).</p>
<p>پسر کدخدا</p>	<p>- به ظاهر ترس: «چیزی نبود، همین جوری بود» (همان: ۱۱۹). - منطقی: «چرا اصلاً به فکر جون خودتون نیستین؟ همه‌اش فکر موتور لنج و اموال هستین، اول باید خودمونو نجات بدیم. مگه نه؟» (همان: ۱۳۰).</p>
<p>صالح</p>	<p>- به ظاهر ترس: «صالح که روی صندوق‌ها چمباتمه زده بود گفت: هر چی بود از اون پایین گذشت و رفت» (همان: ۱۱۹). - فرافکن: «تقصیر زکریاس که راهو عوضی اومده» (همان: ۱۲۹). - دلسوز: «دل‌م به حال زکریا می‌سوزه» (همان: ۱۳۲).</p>
<p>کدخدا</p>	<p>- منفعل: «بعدشم نماز بخونیم و به خدا و رسول متوسل شویم» (همان: ۱۲۸). - باورمند: «باس یه نفرو پیدا کنیم که خط داشته باشه، بدیم یه پنج تن بنویسه بزنیم تو موتورخونه» (همان: ۱۲۲). - خود را کنار می‌کشد: «زکریا باید فکر بکنه» (همان: ۱۲۵).</p>
<p>محمد احمد علی</p>	<p>- ترسو: «محمد احمد علی در حالی که خود را عقب‌عقب می‌کشید گفت: عبدالجواد، کاری با من نداشته باش، این جوری نگاه نکن» (همان: ۱۲۰). - بدبین: «نکنه ما را هم کشیده، نکنه نزدیک مطاف هستیم؟» (همان: ۱۲۲).</p>
<p>عبدالجواد</p>	<p>- شوخ‌طبع: «آره، حرفشو نزنین که محمد احمد علی زهره‌ترک می‌شه» (همان: ۱۲۰). - دعوت به تفکر: «چرا بهتتون زده، فکری بکنین» (همان: ۱۲۵). - فرافکن: «سکان دست تو بود، دست ما که نبود» (همان: ۱۲۹). - بدبین: «به خداوندی خدا، تا یه ساعت دیگه کارشون ساخته‌اس» (همان: ۱۳۲).</p>
<p>زاهد</p>	<p>- خجالتی: «زاهد کیلیا می‌خورد و سرش را تکان می‌داد با خجالت جواب داد: عزت زیاد، عزت زیاد» (همان: ۱۳۷).</p>

جدول ۶. عادت‌واره شخصیت‌های قصه ششم

<p>محمد احمد علی</p>	<p>- وحشت‌زده: «چند قدم به طرف برکه ایوب رفت و بعد ایستاد و با خود گفت: همه جا ساکنه، انگار یه خبری می‌خواد بشه» (همان: ۱۴۹).</p>
<p>زاهد</p>	<p>- نگاه زاهدانه: «هر کی سهم‌شو به من ببخشه، خدا یک در دنیا و هزار در آخرت عوضش بده» (همان: ۱۶۷).</p>

	<p>- حریص: «من ظرف لازم ندارم، هر چی بهم برسه، همه رو می‌خورم و تموم می‌کنم» (همان: ۱۷۸).</p>
زکریا	<p>- بی تفاوت نسبت به اطراف: «بریم بگیریم بخوابیم، یه ساعت دیگه باید بریم دریا و تور بندازیم» (همان: ۱۵۳).</p> <p>- ایستادگی در برابر نگاه زاهد: «من عوض نمی‌خوام، من سهم خودمو می‌خوام» (همان: ۱۶۷).</p> <p>- ترسو: «خدا کنه که چیزی نپرسن» (همان: ۱۷۹).</p>
کدخدا	<p>- منفعل: «انشاءالله که از مطاف نیومده» (همان: ۱۵۲).</p> <p>- ترسو: «کدخدا گفت: یعنی از اون طرف می‌خوان آبادی؟» (همان: ۱۵۶).</p> <p>- ساده لوح: «من خیال می‌کنم که عوضی اومده باشن» (همان: ۱۵۸).</p> <p>- بلا تکلیف: «من نمی‌دونم، شاید تو راس میگی، شایدم که راس نمی‌گی» (همان: ۱۷۹).</p>
محمد حاجی مصطفی	<p>- محتاط: «احتیاط شرطه، یه وقت دیدی که وضع عوض شد، تازه از کجا معلوم که نمی‌خوان کلک بزنی؟» (همان: ۱۵۷).</p> <p>- ترسو: «اگه کاری به ما ندارن، هر قدر دلشون می‌خواد بمونن» (همان: ۱۵۹).</p> <p>- حریص: «چطور عبدالله جواد؟ خوشمزه‌اس؟» (همان: ۱۶۸).</p>
پسر کدخدا	<p>- معترض: «تو که از همه چیز واهمه داری، اگه صدا باشه می‌ترسی، اگه صدا نباشه می‌ترسی، باد بیاد می‌ترسی، باد نیاد می‌ترسی، شب می‌ترسی، روز می‌ترسی، نمی‌داری یه شب جماعت راحت بخوابن» (همان: ۱۵۱).</p>
صالح	<p>- ترس: «من نمیام، من همین جا می‌مونم ببینم چی می‌شه» (همان: ۱۵۶).</p> <p>- شوخ طبع: «صالح گفت: اونارو. و خندید» (همان: ۱۵۸).</p> <p>- حریص: «ولی من می‌خوام، به خدا من می‌خوام چیزی بهم برسه، من خیلی دوست دارم، خیلی از کیف کردن خوشم میاد» (همان: ۱۶۳).</p> <p>- بی‌باک: «اگه جلوتر بودم بهتر می‌دیدم. چند قدم خزید جلو. و همه خزیدند جلو» (همان: ۱۶۴).</p>
عبدالجواد	<p>- ترسو: «ممکنه اتفاقی بیفته، طوری بشه» (همان: ۱۵۳).</p> <p>- تلاش می‌کند کاری کند: «یعنی دست رو دست بذاریم و تکون نخوریم؟» (همان: ۱۵۴).</p>

۲.۳. سرمایه شش قصه

جدول ۷. سرمایه قصه اول

سرمایه نمادین	سرمایه اجتماعی	سرمایه فرهنگی	سرمایه اقتصادی
- اعتبار زاهد	- روابط درون روستایی: «صالح گفت: هیچ صلاح نیست بری خونه، سالم احمد بهتره بریم جماعتو خبر کنیم» (همان: ۱۳).	*	- دوچرخه سالم احمد: «دوچرخه اش را که به درخت کناری تکیه داده بود، آورد توی سایه» (همان: ۹).
	- معامله زاهد: «زاهد گفت: یه گدای هندی بهم فروخت... محمد احمد		- گاو حاجی محمد مصطفی: «گاو حاجی محمد مصطفی آمده بود

و زباله می‌خورد» (همان: ۱۰).	علی گفت: خوب معامله کردی زاهد» (همان: ۱۵).		
------------------------------	--	--	--

جدول ۸. سرمایه قصه دوم

سرمایه اقتصادی	سرمایه فرهنگی	سرمایه اجتماعی	سرمایه نمادین
<p>- پول مرد کاسکت به سر(ملا): «پولم دارم» (همان: ۳۶).</p> <p>- چراغ خانه حاجی محمد مصطفی: «از خانه محمد مصطفی چراغ آوردند» (همان: ۳۷).</p> <p>- باغ حاجی محمد مصطفی: «تو باغ حاجی محمد مصطفی پنجاه تایی هم قنطار هس» (همان: ۴۰).</p> <p>- باغ کدخدا: «تو باغ ما شکری هس، مصلی هس، چهارتام کبکاب هس» (همان).</p> <p>- باغ زاهد: «آن ور برکه ایوب به باغ کوچکی هس که صاحب نداره، مثلاً مال زاهده» (همان: ۴۱).</p> <p>- دو شمشیر عبدالجواد: «من دو تا شمشیر لرم و می‌خوام بفروشم» (همان: ۵۲).</p> <p>- دریا</p>	<p>- دعانویسی مرد کاسکت به سر(ملا): «من ملام و خط می‌نویسم... باطل السحر هم هستم» (همان: ۳۶).</p> <p>- دانش تجربی مرد کاسکت به سر(ملا): «کبکاب سر حاله میاره، نه که نرمه، تا می‌خورم خوشم میاد و دلم وا می‌شه... آگه کبکاب رو بعد از تخم مرغ سرخ کرده بخوری، خاصیتش خیلی بیشتره، خاصیت‌های جور واجور و خیلی خوب داره» (همان: ۴۱).</p> <p>- سواد ملا: «من تو کتاب خوندم که این همه نخل که تا باغ هس، هیچ کدوم بی حکمت نیس» (همان: ۴۲).</p>	<p>- رابطه اجتماعی زکریا: «محمد احمد علی گفت: نری‌ها! زکریا گفت: چرا نرم؟ مگه من مثل تو هستم که از همه چی بترسم؟» (همان: ۳۳).</p> <p>- رابطه اجتماعی ملا: «مرد کلاه به سر که کله‌اش را از حاشیه چادر بیرون آورده بود و ریش زیادی داشت گفت: سلام علیکم» (همان).</p> <p>- رابطه اجتماعی محمد حاجی مصطفی: «تازه وارد سلام کرد محمد حاجی مصطفی گفت: خوش اومدی، سلام علیکم، مرچا» (همان: ۳۶).</p> <p>- رابطه اجتماعی کدخدا: «کدا خدا گفت: چه خبر از این طرفا؟» (همان).</p>	<p>- اعتبار ملا</p>

جدول ۹. سرمایه قصه سوم

سرمایه اقتصادی	سرمایه فرهنگی	سرمایه اجتماعی	سرمایه نمادین
- پول اسحاق: «پرده کنار رفت و	*	- رابطه اجتماعی زکریا:	- اعتبار اسحاق

	<p>«عبدالجواد به زکریا گفت: ها زکریا، اگه چیزی پرسید عوض من تو حرف بزنی، می‌زنی؟ زکریا گفت: باشه، می‌زنم» (همان: ۸۱).</p>	<p>صورت پیرمرد آمد بالا و کیسه‌ها را گرفت و سبک و سنگین کرد و خندید» (همان: ۸۳).</p> <p>- پول زکریا و عبدالجواد: «زکریا یک کیسه پول در آورد و گذاشت روی کیسه پول عبدالجواد و داد دست سیاه» (همان).</p> <p>- لوازم اسحاق: «دور تا دور اتاق پر بود از ظرف‌های ریز و درشت مسی و کارد و شمشیر فراوان و جورواجور و کشکول و بخوردان‌های گلی کوچک و بزرگ، و بالای اتاق طشت مسی بزرگی که پر از گل‌های درشت آتش بود» (همان: ۸۸).</p> <p>- دریا</p>
--	---	---

جدول ۱۰. سرمایه قصه چهارم

سرمایه نمادین	سرمایه اجتماعی	سرمایه فرهنگی	سرمایه اقتصادی
	<p>- رابطه اجتماعی زاهد: «هی زاهد، سلام علیکم، یه مهمون برات آوردیم. زاهد گفت: علیکم السلام، خوش اومدین و کار خوبی کردین» (همان: ۱۱۰).</p>	<p>*</p>	<p>- لوازم خانه کدخدا: «شب بچه را بردند خانه کدخدا. زن کدخدا توی تغار خمیر کرد و نان پخت» (همان: ۱۰۱).</p> <p>- گاوهای محمد حاجی مصطفی: «زن محمد حاجی مصطفی داشت برای گاوها فخاره می‌پخت» (همان: ۱۰۴).</p> <p>- کیلیای زاهد: «بچه را روی دامنش نشانند و یک مشت کیلیا از توی کیسه‌ای بیرون آورد و به مردها تعارف کرد» (همان: ۱۱۰).</p> <p>- عامله محمد حاجی مصطفی: «می‌رم رو عامله محمد حاجی مصطفی بخوایم» (همان: ۱۱۳).</p> <p>- دریا</p>

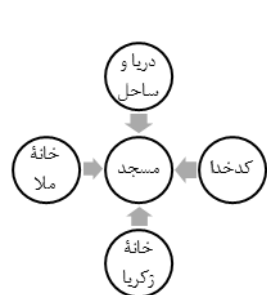
جدول ۱۱. سرمایه قصه پنجم

سرمایه اقتصادی	سرمایه فرهنگی	سرمایه اجتماعی	سرمایه نمادین
- لنج آبادی: «محمد حاجی مصطفی گفت: حالا دیگه همه چشم دوخته‌ان به این لنج، خدا برکت بده انشاءالله، بالاخره با کمکم رسول علیه‌السلام آبادی مام صاحب لنج شد» (همان: ۱۲۱). - دریا	*		- اعتماد: «کدخدا گفت: وضع ما خیلی فرق می‌کنه عبدالجواد. این اولین سفرمونه، اگه مال مردمو نتونیم صحیح و سالم بهشون برسونیم، دیگه کارمون زاره، هیشکی بهمون اعتماد نمی‌کنه، بی‌کار می‌مونیم» (همان: ۱۳۰).

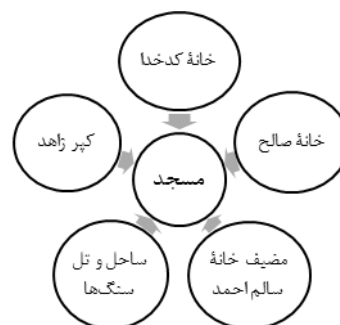
جدول ۱۲. سرمایه قصه ششم

سرمایه اقتصادی	سرمایه فرهنگی	سرمایه اجتماعی	سرمایه نمادین
- باغ محمد حاجی مصطفی: «محمد احمد علی ایستاد و نخل‌های باغ محمد حاجی مصطفی را تماشا کرد» (همان: ۱۴۹). - دریا	- کتاب‌خوانی مرد غریبه: «مرد قد بلندی روی تخت دراز کشیده بود و کتاب می‌خواند» (همان: ۱۸۷).	- رابطه اجتماعی زکریا: «زکریا گفت: چرا، عده زیادشون زبون ماهارو بلدن، می‌شه با اونا حرف زد» (همان: ۱۷۱).	

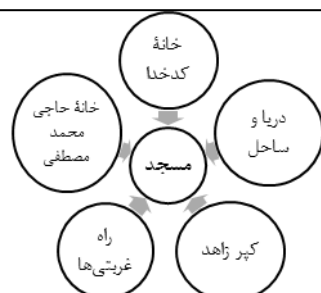
۳.۲. میدان شش قصه



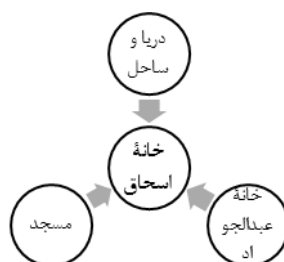
شکل ۳. میدان قصه دوم



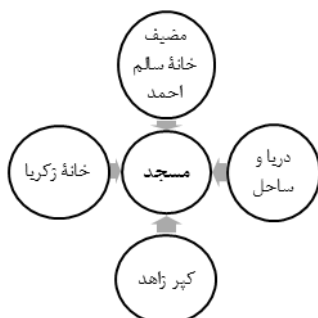
شکل ۲. میدان قصه اول



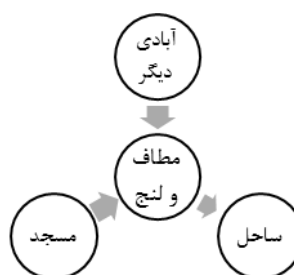
شکل ۵. میدان قصه چهارم



شکل ۴. میدان قصه سوم



شکل ۷. میدان قصه ششم



شکل ۶. میدان قصه پنجم

۴.۳. دگردیسی کنش در شش گانه ترس ولرز غلامحسین ساعدی

اکنون با تکیه بر درون داده‌های متن، می‌توان شش قصه ترس ولرز را از منظر نظریه کنش بوردیو مورد تحلیل و مذاقه قرار داد. نخستین نکته‌ای که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که ما در هر قصه با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که هر یک از آن‌ها دارای عادت‌واره‌هایی هستند و گاه تعدادی از این عادت‌واره‌ها در شخصیت‌های دیگر قصه قابل مشاهده است. گویی می‌توان صورت پایدار و منتقل شده عادت‌واره را بین برخی از اهالی روستا شناسایی کرد. محض نمونه در قصه اول، محمد احمد علی به معامله کردن علاقه دارد و تمایل او- از بین شخصیت‌های قصه- به زاهدی است که معامله‌گر است. گویی صورت تکامل یافته محمد احمد علی را می‌توان در زاهد دید؛ یا خونسردی، شوخ طبع بودن و ارائه راهکارهای سطحی صالح کمزاری، که گویی این منش‌ها در زاهد هم نمود برجسته‌ای دارد و در صورت استمرار شرایط میدان و سرمایه‌های موجود می‌توان دریافت که منش صالح کمزاری تا چند سال بعد، مشابه زاهد خواهد شد. نسخه‌ای دیگر از زاهد، به بیان دقیق‌تر، حتی با مرگ زاهد، افرادی با منش و خوی و خصلت او تولید خواهند شد. همچنین در جریان قصه‌ها با شخصیتی روبه‌رو هستیم که پسر کدخداست؛ بر اساس رفتار و گفتار او در ماجرا می‌توان پی برد که عادت‌واره‌های او شباهت قابل توجهی با شخص کدخدا دارد. اگرچه در مواردی رگه‌های عصیان‌گری را می‌توانیم در شخصیت او ببینیم، اما با پیش‌روی داستان، آرام‌آرام، او نیز مانند پدرش به شخصیتی منفعل و کنش‌پذیر تبدیل می‌شود و این نکته را می‌توان در همزیستی او با کدخدا جست‌وجو کرد. در خانه کدخدا،

عادت‌واره‌هایی وجود دارد که به مرور زمان به اهالی خانه منتقل می‌شود و آن‌ها را بازتولید می‌کنند؛ بنابراین پایداری و قابل انتقال بودن عادت‌واره که بورديو بر آن تأکید دارد، در جریان شش قصه به چشم می‌خورد.

دومین نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، توجه به سرمایه‌های موجود است. در بین اهالی، حاجی محمد مصطفی و زاهد جزو کسانی هستند که نسبت به دیگران، دارای سرمایه اقتصادی بیشتری هستند یا زکریا جزو افرادی است که دارای سرمایه اجتماعی بالاتری است. در موارد متعددی می‌بینیم که بر سر حفظ یا به دست آوردن یک موقعیت، بین افراد دارای سرمایه نزاع صورت می‌گیرد. مثلاً مقاومت گاه و بی‌گاه حاجی محمد مصطفی در برابر زاهد قابل تأمل است؛ زیرا هر دو دارای سرمایه اقتصادی هستند؛ در نهایت زاهد افزون بر سرمایه اقتصادی، از سرمایه اجتماعی و سرمایه نمادین خود (اعتبار میان اهالی روستا) بهره می‌برد و این فرونی سرمایه منجر به پیروزی او در برابر حاجی محمد مصطفی می‌شود و در نهایت می‌بینیم که شخصیت محمد مصطفی مطیع راهکارهای زاهد است و دیگر خبری از مقاومت نیست. حال، در برخی قصه‌ها مانند قصه دوم، قصه سوم یا ششم با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که حجم سرمایه آن‌ها بسیار بالاست. مثلاً مرد کاسکت به سر یا همان ملا را داریم که هم پول دارد و هم خط می‌نویسد و هم از سرمایه اجتماعی برخوردار است. در نهایت چون سرمایه‌ها میان اهالی روستا مشروعیت و مقبولیت پیدا می‌کند، او را صاحب سرمایه نمادین نیز می‌کند. حال، حتی سرمایه‌داران روستا مثل حاجی محمد مصطفی یا زاهد یا زکریا در پایان ماجرا مطیع او می‌شوند. گویی ملا با حجم سرمایه خود، موقعیت بالایی را در میدان کسب کرده و در انتهای رقابت، پیروز میدان اوست. یا در قصه سوم، اسحاق، حکیمی است که دارای سرمایه اقتصادی و نمادین بالایی است و از همین طریق شرایط و جریان میدان را به نفع خود پیش می‌برد و مخاطبان او (اهالی روستا) به سبب فقر سرمایه و در نتیجه سقوط به طبقه فرودست جامعه، قدرت کنشگری ندارند و لحظه به لحظه و نسل به نسل عادت‌واره انفعال، فرار، ترس و مانند آن را بازتولید می‌کنند. در قصه ششم نیز حجم و ترکیب سرمایه بسیار بالاست و این بار همان میزان از حرکت و پویایی اهالی (ماهی‌گیری) درون آن‌ها از بین می‌رود و در نهایت به دزدی و جنایت و خشونت و ترس‌ورلرز بی‌امان رو می‌آورند و سازوکار جامعه از هم فرومی‌پاشد. در این میان، با تکیه بر نگاه بورديو، سرمایه اقتصادی و فرهنگی اهمیت بسیار بالایی دارد که متأسفانه، اهالی روستا، نه سرمایه فرهنگی ندارند و نه سرمایه اقتصادی مطلوب و قابل قبولی.

سومین نکته‌ای که می‌توان آن را مکمل نکته دوم دانست، بروز و ظهور خرافات است که در میان برخی از اهالی روستا وجود دارد. این اصل مهم را نیز می‌توان ناشی از فقر سرمایه (به معنای بورديو) آن دانست. مثلاً در قصه پنجم تپه‌ای را در وسط آب‌ها می‌بینند که قلّه آن سوراخ‌سوراخ است و هر چند لحظه یکبار دود غلیظی از سوراخ‌ها بیرون می‌آید و گمان می‌کنند که امام‌زاده است! می‌توان گمان برد که آن تپه یک کشتی غول پیکر است (که در قصه ششم در ساحل پهلوی می‌گیرد)؛ ولی اهالی فکر می‌کنند امام‌زاده است و دشمن جاشوها! و همچنین به نظر می‌رسد دلیل

غرق شدن لنج اهالی، آگاه نبودن زکریا یا دیگر اهالی از سازوکار آن لنج و شرایط آب و هوایی است که آن را هم به گردن مطاف و امامزاده و چیزهای دیگر می‌اندازند. این‌ها نمونه‌هایی هستند که می‌توان گفت که فقر سرمایه و قرار گرفتن در موقعیت پایین، عادت‌واره‌هایی را دائماً بازتولید می‌کند که با استمرار این وضعیت، هر لحظه، فرسخ‌ها با کنشگری فاصله می‌گیرند و به کنش‌پذیری خو می‌کنند. از طرفی کمبود سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی منجر به عقب‌افتادگی بیش از پیش اهالی می‌شود و در مقابل، ملا، اسحاق، صاحبان کشتی با سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود، سرمایه‌نمادین را هم رقم می‌زنند و شرایط میدان را به دست می‌گیرند.

نکته مهم دیگری که از همان آغاز کتاب قابل دریافت است، توجه به نبود ارتباط اهالی روستا با روستاها و مناطق دیگر است. این که سال‌هاست کسی به مضمیف خانه نیامده، مؤید همین نکته است. در نگاه کلان، نبود همین میزان از سرمایه اجتماعی، منجر به بروز و ظهور خرافات و تفکرات غریب می‌شود و همین که شخصی خارج از محیط روستا وارد آن‌جا می‌شود یا اهالی - به ضرورت - به آبادی دیگری می‌روند و با شخصی روبه‌رو می‌شوند، دچار منشی منفعلانه و کنش‌پذیر می‌شوند؛ اما روابط افراد، درون روستا و با هم قابل قبول است، منتهی چه سود که با نبود سرمایه و اشغال موقعیت‌های پایین، عادت‌واره‌هایی را دائماً بازتولید می‌کنند و روزبه‌روز به انفعال، عدم تفکر و تأمل و پویایی اضافه می‌شود.

نکته دیگر این که یکی از مسایل بسیار مهم که در تمام شش قصه (از صفحه نخست کتاب تا صفحه پایان کتاب) همچون بختکی گریبان اهالی روستا را گرفته است و رها نمی‌کند، خشونت نمادین است. اهالی روستا، به‌ویژه محمد احمد علی و دیگران، دائماً از اینکه به آن‌ها آسیبی برسد، هوایی شوند، مال و جان و ناموسشان بر باد رود، می‌ترسند و این مهم را هم می‌توان نتیجه نبود سرمایه و بازتولید عادت‌واره‌های منفی دانست. خشونت‌ی که در پایان قصه ششم دیگر نمادین و درونی نیست، به وقوع می‌پیوندد و نمود آن را می‌بینیم. نیز باید اشاره کنیم که در قصه ششم، مرد قد بلند (غریبه)، با آرامش کتاب می‌خواند (سرمایه فرهنگی) و اهالی آبادی مشغول جمع کردن لنگه کفش و جعبه شیرینی و خرت و پرت‌های بی ارزش دیگرند!

در پایان می‌توان گفت که ما با مردمی روبه‌رو می‌شویم که به سبب کمبود سرمایه، قرار گرفتن در موقعیت پایین و بازتولید عادت‌واره‌های نامطلوب، تنها راه ارتباطی آن‌ها با جهان، از راه دریا و تنها کنش آن‌ها ماهی‌گیری است و از همین راه امرار معاش می‌کنند و در ادامه، آرام‌آرام به جهت کمبود سرمایه دچار تفکرات نامطلوب می‌شوند. افزون بر این، با ورود شخصیت‌های ثالث به ماجرا، بیشتر متوجه این ضعف (عدم تفکر و تأمل، خرافه‌پرستی و...) می‌شویم. در طی قصه‌ها ابعاد مختلف زندگی آنان را می‌فهمیم؛ ولی آنچه به‌عنوان نقطه مثبت و حرکتی پویا، دائماً تکرار می‌شود همان ماهی‌گیری است. در قصه پنجم به سبب عدم تفکر و دانش کافی، خطر از بیخ گوش اهالی می‌گذرد و تا فروپاشی، چند قدمی بیشتر فاصله ندارند. منتهی به رسم و عادت همیشه به سراغ تور ماهی‌گیری می‌روند و زندگی روزمره را آغاز می‌کنند. در قصه ششم یا

پایانی، تیر خلاص زده می‌شود. با قراردادن غذاهای خوشمزه (و بدون هیچ زحمتی) و قرارگرفتن در شرایطی که بورديو آن را هیستریسیس (hysteresis) یا ناسازی می‌نامد، جامعه از هم فرومی‌پاشد؛ فروپاشی‌ای که راوی، در چند قصه آن را پرداخت و در قصه‌ی یکی به پایان هشدار داد و در نهایت این فروپاشی را علنی کرد. به بیانی دقیق‌تر، قصه به قصه از آزادی عمل اهالی روستا کاسته می‌شود و تحت تأثیر محیط قرار می‌گیرند و این آمد و شد میان ساختار و عاملیت را به‌خوبی می‌توان درک کرد.

۴. نتیجه‌گیری

در پژوهش پیش رو با تکیه بر نقد جامعه‌شناسی به تحلیل داستان ترس‌ولرز غلامحسین ساعدی پرداختیم. در این گرایش، جهان متن را ملاک تحلیل و نقد خود قراردادیم و مرز مشخصی میان این نگرش با نگرش جامعه‌شناسی ادبیات متصور شدیم. به نظر ما روشن بودن این مرزبندی، می‌تواند کارکردهای ادبیات را بیش از پیش، عیان‌تر سازد و هدف پژوهشگر را هم مشخص‌تر کند. نکته مهم دیگر اینکه بورديو را جامعه‌شناسی افشاگر نامیده‌اند که به دنبال فاش کردن رازها و مفاهیم پنهان و نیمه پنهان است. ما نیز، با توجه به نظر او، متن مورد نظر را مورد مطالعه و تدقیق قرار دادیم و مفاهیمی را برملا ساختیم که چه بسا از منظری دیگر، به وضوح، قابل درک و دریافت نیست. محض نمونه شخصیت زاهد که به نظر می‌رسد دارای نفس حق و کراماتی است؛ زمانی که از دوربین بورديو به کنش او می‌نگریم، می‌بینیم که نه تنها نفس حق و کراماتی در میان نیست، بلکه در مواردی (مانند قصه ششم) و هنگامی که پای نفع و سود و سرمایه به میان می‌آید، قصد دارد با سخنان خود، اطرافیان را مسحور کند که راه به جایی نمی‌برد و اصطلاحاً دستش رو می‌شود. این رو شدن دست را به کمک نظریه کنش بورديو می‌توان فهمید و از کارهای اهالی روستا و علل ترس‌ولرز و وحشت آنان پرده برداشت.

افزون بر این مباحث، دعوت ضمنی مخاطب به تفکر، تأمل و توزیع عادلانه سرمایه است. اگر مردم جامعه‌ای از سرمایه اقتصادی، فرهنگی و حتی اجتماعی برخوردار باشند، می‌توانند موقعیت‌های بهتری را در میدان‌های متفاوت کسب کنند و به همان میزان عادت‌واره‌های آنان نیز دچار دگرگونی مثبت و استعلا می‌شود. این مهم به کنشگری، پویایی و احساس خوشبختی آنان کمک می‌کند. مرزبندی هر میدان با میدان دیگر مشخص‌تر می‌شود و مانند میدان‌های ترس‌ولرز آشفته و درهم نمی‌شود. مثلاً مسجدی را داریم که هم میدان دین است و هم میدان حقوق و هم میدان اقتصاد که روابط عینی افراد در آن‌جا شکل می‌گیرد و درباره این موارد (دین، حقوق، اقتصاد و...) گفت‌وگوهای متفاوتی دارند. قاعدتاً هرچه حجم و ترکیب سرمایه بیش‌تر باشد، مرزبندی میدان‌ها روشن‌تر خواهد شد که ما در ترس‌ولرز ساعدی، این نکته را به خوبی دریافت می‌کنیم.

منابع

- استونز، راب (۱۳۷۹). *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*. ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، مرکز. بوردیو، پیر (۱۳۹۳). «آموزش عاطفی فلور». ترجمه یوسف ابادری، ارغنون، ش ۹ و ۱۰، صص ۱۱۲-۷۷. بون ویتز، پاتریس (۱۳۹۶). *درس‌هایی از جامعه‌شناسی بی‌بوردیو*. ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفر، چاپ سوم، تهران، آگه.
- پاینده، حسین (۱۳۹۵). جایگاه جامعه‌شناسی ادبیات در نقد ادبی معاصر. وبگاه انجمن جامعه‌شناسی ایران به نشانی: www.isa.org.ir
- ریترز، جورج (۱۳۹۵). *نظریه جامعه‌شناسی*. ترجمه هوشنگ نایی، چاپ سوم، تهران، نی.
- ساعتی، غلامحسین (۱۳۹۶). *ترس ولرز*. چاپ سیزدهم، تهران، نگاه.
- صالحی امیری، سیدرضا و سپهرنیا، رزیتا (۱۳۹۴). *الگوی ارتقای سرمایه فرهنگی در ایران*. تهران، ققنوس.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱). *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*. تهران، نی.
- (۱۳۹۶). *پیر بوردیو و میدان دانشگاهی*. جلد اول و دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- گرنفل، مایکل (۱۳۹۳). *مفاهیم کلیدی پیر بوردیو*. ترجمه محمدمهدی لبیبی، چاپ دوم، تهران، افکار.
- محمدی، جمال، وداد هیر، ابوعلی و محمدی، فردین (۱۳۹۱). «مناسبات سرمایه فرهنگی و سبک زندگی». *جامعه‌شناسی ایران*، دوره سیزدهم، ش چهار، صص ۱-۳۳.
- ممتاز، فریده (۱۳۸۳). «معرفی مفهوم طبقه از دیدگاه بوردیو». *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش ۳۱-۳۲، صص ۱۴۹-۱۶۰.
- ولک، رنه و وارن، آستین (۱۳۹۰). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ سوم، تهران، نیلوفر.

References

- Bourdieu, Pierre (2014). "Flaubert's Emotional Education". translated by Yousef Abazari, Organon, pp. 9 and 10, pp. 112-77. (In Persian)
- Bon Wits, Patrice (2017). *Lessons from the Sociology of Pierre Bourdieu*, translated by Jahangir Jahangiri and Hassan Poursafir, third edition, Tehran, Agah. (In Persian)
- Fakouhi, Nasser (2002). *History of Anthropological Thoughts and Theories*, Tehran, Ney. (In Persian)
- (2017). *Pierre Bourdieu and University Square*, Volumes I and II, Tehran, Research Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian)
- Grenfell, Michael (2014). *Key Concepts of Pierre Bourdieu*, translated by Mohammad Mehdi Labibi, second edition, Tehran, Afkar. (In Persian)
- Mumtaz, Farideh (2004). "Introduction of the concept of class from Bourdieu's point of view". *Journal of Humanities*, Vol. 32-31, pp. 149-160. (In Persian)
- Mohammadi, Jamal, VadadHir, Abu Ali and Mohammadi, Fardin (2012), "Relations between cultural capital and lifestyle", *Sociology of Iran*, Volume 13, Vol. 4, pp. 1-33. (In Persian)
- Payende, Hossein. (2016). *The Position of Sociology of Literature in Contemporary Literary Criticism*, Website of the Iranian Sociological Association at: www.isa.org.ir. (In Persian)
- Riters, George (2016). *Sociological Theory*, translated by Houshang Naebi, third edition, Tehran, Ney. (In Persian)
- Saedi, GholamHossein (1396). *Tars o Larz*, 13th Edition, Tehran, Negah. (In Persian)

-
- Salehi Amiri, Seyed Reza and Sepehrnia, Rozita (2015). The model of promoting cultural capital in Iran, Tehran, Phoenix. (In Persian)
- Stones, Rob (2000). The Great Thinkers of Sociology, translated by Mehrdad Mirdamadi, Tehran, Markaz. (In Persian)
- Volk, René and Warren, Austin (2011). Theory of Literature, translated by Zia Movahed and Parviz Mohajer, third edition, Tehran, Niloufar. (In Persian)